بسم الله الرحمن الرحیم

وَ الضُّحَى‏(1)

وَ الَّيْلِ إِذَا سَجَى‏(2)

مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلىَ‏(3)

وَ لَلاَْخِرَةُ خَيرٌْ لَّكَ مِنَ الْأُولىَ‏(4)

وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَترَْضىَ(5)

أَ لَمْ يجَِدْكَ يَتِيمًا فََاوَى‏(6)

وَ وَجَدَكَ ضَالاًّ فَهَدَى‏(7)

وَ وَجَدَكَ عَائلًا فَأَغْنىَ‏(8)

فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ(9)

وَ أَمَّا السَّائلَ فَلَا تَنهَْرْ(10)

وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ(11)

ضحی به چه معناست؟

ضحی به نقطه ی اوج نور افشانی خورشید گفته میشود. وقتی خورشید در بالاترین نقطه ی نورافشانی خود قرار میگیرد. مثلا سر ظهر.

و سوگند به شب، آن هنگام که سجی.

سجی را چه معنی کرده اند؟ یه جورایی هم معنا با یغشی است و یه جورایی هم متفاوت. یغشی به گستره ی شب اشاره دارد اما سجی بیشتر به نقطه ی قرار و سکون شب اشاره دارد یعنی میشود گفت شب به قله ی خود رسید در تاریکی. پس نقطه ی مقابل ضحی است از نظر نور.

ودعک، یعنی خداحافظی کرد با تو. ماودعک: با تو خداحافظی نکرد. وما قلی: بر تو خشم نگرفت

و للاخره خیر لک من الاولی: و آخرت قطعا برای تو نسبت به اولی، بهتر است

وقتی اولی در نقطه مقابل آخرت قرار میگیرد، منظور مطلق آخرت است. مطلق آینده، و نه سرای آخرتی که در ذهن مخاطب موجود است. اما وقتی آخرت در نقطه ی مقابل دنیا قرار میگیرد، مراد همان آخرت معهود و اصطلاحی است که قیامت بر آن اطلاق میشود.

البته آخرت، در نقطه ی مقابل اولی، نه اینکه شامل سرای آخرت نشود، بلکه مطلق آینده است که ممکن است بخشی از آن در همین دنیا باشد و بخشی از آن در آن دنیا (این را میگوید تا بگوید اگر کسی میخواهد متضمن هدایت بشر باشد، ما هستیم.)

و لسوف یعطیک ربک فترضی: در آینده عطا خواهد کرد به تو، پروردگارت، تا راضی شوی. به اندازه ای که راضی شوی

الم یجدک یتیما فاوی: آیا نیافت تو را یتیم؟ (یتیم به کسی گفته میشود که پدر ندارد) و تو را پناه داد؟

و وجدک ضالا فهدی: تو را گمراه یافت پس هدایت کرد.

ضال، هم به کسی میگویند که راه ظاهری را گم کند و هم کسی که راه معنویات را گم کند. حالا چه اینکه داشته و گم کرده است، و چه اینکه اصلا تا حالا راهی نداشته است. یعنی گمراه به کسی گفته نمیشود که قبلا بر راهی استوار بوده و حالا گم کرده؛ نه! گمراه به کسی گفته میشود که راه مشخصی ندارد؛ چه در معنای ظاهری و چه باطنی

و وجدک عائلا فاغنی: تو را عائل (عائل به نیازمندی گفته میشود که نیازمندی او به جهت فراوانی عیال است. نه عیالوار و نه نیازمند مطلق ترجمه ی صحیحی برای آن است. بلکه نیازمندی است که جهت نیازمندی او، فراوانی عیال است) یافت پس بی نیازت کرد

فاما الیتیم فلاتقهر: پس یتیم را از خود ناراحت نکن و با قهر با او برخورد نکن

و اما السائل فلاتنهر: درخواست کننده را از خود دور نکن

و اما بنعمه ربک فحدث: و نعمت پروردگارت را حدیث کن

(فکلّم با حدّث فرق دارد. حدّث یعنی بازگو کن و همواره گفتنش را تکرار کن اما کلّم یعنی بگو؛ مانند قل)

کشف ارتباط بین آیات:

یتیم بودن و عائل بودن و ضال بودن که به دنبالش پناه دادن و بی نیاز کردن و هدایت کردن خدای متعال آمده، چه نقشی دارد در فضای سوره؟ اینکه بعدش گفته میشود فاما الیتیم فلاتقهر، در چه فضایی گفته میشود؟

مخاطب مستقیم آیات که رسول خداست، چه رفتاری با یتیم و سائل داشته که آیات به او هشدار میدهد؟

پاسخ اینها در گرو کشف انسجام آیات است.

والضحی و اللیل اذا سجی: در دو آیه ی اول، فقط قسم داریم. قسم، قرینه ی کافی برای فضای سخن ندارد.

ما ودعک ربک و ما قلی: پروردگار تو با تو خداحافظی نکرده است و برتو خشم نگرفته است.

اولین سوال: ما دو تا دلیل اساسی داشتیم در کشف فضای سخن در سوره های قرآن:

* بجایی آیات
* صدق آیات

مثال: وقتی آیات خبر از جریانی میدهد، صدق آیات نشان میدهد این جریان اتفاق افتاده. مثلا «قالت الاعراب، آمنا» این یک خبر است. ما میگوییم کلام الهی صادق است. پس اگر کلام الهی میگوید اعراب ادعای ایمان دارند، این خودش بخشی از فضای سخن است. اما گاهی هم از بجایی، فضای سخن را درک میکنیم. یعنی حکیم بی جا سخن نمیگوید. اگر میگوید لاتطع، یعنی یا اطاعتی شکل گرفته یا زمینه ی اطاعت فراهم است. و الا از خداوند به دور است که این امر را داشته باشد.

در این سوره هم آیات خطاب به پیامبر، کلامی دارد.

بجایی این جواب سوگند نشان میدهد که حداقل تصور خداحافظی با او یا خشم خدا بر او (یا از جانب خودش یا از جانب جامعه ای که درش حضور دارد) شکل گرفته که میطلبیده آیات این را بگوید.

سوال: آنچه که میتواند موجب گمان خداحافظی خدا با رسولش شود چیست؟

هر اتفاقی برای رسول خدا بیفتد (اعم از مرگ فرزند، فقر، ...)، مادامی که وحی بر او نازل میشود، هیچ کس گمان خداحافظی رسول و خدا به ذهنش خطور نمیکند فقط یک عامل در رابطه ی بین رسول و خدا متصوریم که میتواند این گمان خداحافظی را شکل دهد و آن این است که برای مدتی، وحی بر رسول نازل نمیشود.

پس آیات در فضایی سخن میگوید که وحی بر رسول خدا نازل نشده است و همین نازل نشدن وحی بر او، زمزمه های خداحافظی و قهر و غضب خدا بر او را شکل داده است. یواش یواش به سمت این توهم میروند که خدا او را رها کرد.

(جامعه ی مشرکی که مخاطب رسول خدا بود، وقتی میخواست رسول را نسبت به قرآن خلع سلاح کند، اتهامات زیادی میزد (شاعر است، مجنون است، ساحر است،...)

در سوره طور آیه 30، مشرکان همواره مترصد فرصتی بودند تا به خودشان و دیگران ثابت شود که آنچه میگوید از جانب خدا نیست. مادام که وحی نازل میشود، این اتفاق نمی تواند بیفتد اما اگر قطع شود، بستر برای این اتهام شکل میگیرد.

ترجمه آیه: یا میگویند او شاعری است که ما مترصد هستیم برای او ریب المنون را. ریب المنون را یا مرگ او معنی کرده اند یاحالت اضطراب و بیچارگی و تردید حاصل از قطع شدن. میگویند او بالاخره شاعر است و تا یک جایی میتواند شعر بگوید! منتظرند شاعر خسته شود!

و حالا در سوره ی ضحی بهترین فرصت برای اثبات این حرف مشرکان است)

(آنچه که در مبنا نسبت به قرائن خارجی بحث میکنیم، عدم استفاده ی مطلق از قرائن خارجی نیست. قرائن خارجی کلام به عنوان مُرشِد ذهن مفید هستند البته به شرطی که ذهنیتی بر ذهن مفسر ایجاد نکنند. یعنی نباید به قرائن خارجی متعبدانه نگاه کرد اما غیرمتعبدانه اشکال ندارد.)

تصور کنید رسول خدایی را که مدت هاست این ارتباطش با عالم بالا از طریق وحی قطع شده است. یواش یواش، چه اتفاقی می افتد؟ سر و صدای دشمنان، شماتت دشمنان آغاز میشود: دیدید تموم شد! بهتون گفتیم شاعره و بالاخره یه روزی گیر میکنه! حتما جنیانی که برای خبر می آوردند دیگه باهاش قهر کردند! ها، چی شد؟ او که میگفت رسول پروردگار را در افق مبین دیده و ازش کلام الهی رو دریافت کرده کجاست پس!؟

وقتی سر و صداها بلند شد، جامعه ی ایمانی که تحت پوشش رسول خدا قرار گرفته اند (رسول خدای دغدغه مند نسبت به اینکه وحی چرا قطع شده و هنوز نتونسته این قضیه را حل کند) یواش یواش کسانی که به امیدی درب خانه ی او آمده بودند و به امیدی به او ایمان آورده بودند که اکثر یا همه شون از مستضعفین هستند، یواش یواش دلهاشون سرد میشه و میره به سمت جدا شدن.

در این فضاست که آیات نازل میشود.

اصلا شروع سوره، آبی است بر آتش! چون اونچه تصور میشد خداحافظی خدا از رسولش و غضب بر او بود به خاطر قطع وحی؛ اما همینکه خدا میگوید والضحی، خودش شروع دوباره ی وحی است! حال رسول خدا منتظر است که بداند چرا وحی قطع شده است. لذا اولین جواب سوگند میگه نه خداحافظی ای در کار بود و نه غضب کردنی. وللاخره خیر لک من الاولی، هرچه میگذرد، برای تو بهتر از گذشته است. و لسوف یعطیک ربک فترضی، و در آینده به اندازه ای خدا به تو میدهد که راضی شوی.

یعنی یک کلامی است که نزولش امیدبخش است و هم محتوای کلام سراسر امید و اطمینان و آرامش است.

اینجاست که اهمیت جواب سوگند و سوگند مشخص میشود. چون مخاطب سوال میپرسد که اگه ماودعک ربک و ماقلی و للاخره خیر لک من الاولی و لسوف یعطیک ربک فترضی، این همه امید و اطمینان، پس چرا یه مدت قطع شد؟ آن رمز در ارتباط سوگند و جواب است.

والضحی و اللیل اذا سجی، سوگند به روز در اوج نوربخشی اش و سوگند به شب در اوج تاریکی اش.

چرا سوگند؟ چون هر دو از آیات الهی هستند. هم روز با اوج نورافشانی اش، و هم شب در اوج تاریکی اش.

آیا وقتی که شب، خورشید میرود، به این معناست که خدا با مردم قهر کرده است!؟ یا روز که خورشید آمد، آیا به این معناست که خدا با مردم آشتی کرد!؟ خیر! چه شب و چه روز، هر دو برای خودش یک آیه است.

پس این تناسبی که می بینی برای زمانی وحی در نقطه ی شب خود قرار گرفت، خودش یک آیه است. تا شبی نباشد، روزی معنا ندارد. اگر روزی هست، به پشتوانه ی شبی است. لذا میگوید باید شب حاصل شود تا بعد از آن روز بیاید. اگر مدام روز باشد، دیگر از آیه بودن می افتد.

اگر بخواهیم یک مصداق گیری بکنیم از شب و روز وحی، یک جورایی میشود از آن تعبیر به عسر و یسر سوره ی انشراح تعبیر کرد. هم عسر باید باشد و هم یسر. اما یسر به پشتوانه ی تحمل عسر حاصل میشود. هم وحی باید نازل شود و هم باید برای مدت زمانی قطع شود. همان عسر و یسر اگر بخواهد در وحی هم بررسی شود: عسر وحی به این است که برای مدتی قطع باشد و یسر وحی به نزول دوباره ی آن است. علت این اتفاق، آیات و برکات و نتایج آن است.

در ادامه ی آیات آنچه مطرح میشود و عَلَمی بر سر منکران است، از برکات آیات است.

بعد از آنتراکت اول

چرا قطع وحی به عنوان شب وحی خودش میتواند آیه ای باشد و پیش برنده؟ باتوجه به سنت هایی که خدا در این سوره از آنها خبر میدهد، این قطع وحی نه تنها عامل بازدارنده نبوده، که عامل پیش برنده بوده و خدا دارد تصورات غلط نسبت به این قطع وحی را پاسخ میدهد.

این جریان، یک شبیهی دارد. شبیه نه از نظر محتوا بلکه از نظر رفتار از این سنخ. شبیه اتفاقی که در آیه 31 سوره مدثر میافتد. در ظاهر عناد اتفاق نمی افتد. گاهی کسی معاند با آیات است و خودش علنا این عناد را مطرح میکند اما گاهی کسی که معاند است، شبهاتی که مطرح میکند از سر عناد است اما به همه ی آنها یک جلوه ی عالمانه و متفکرانه میبخشد. سوره ی مدثر با این سنخ عناد دوم مواجه است. اما خداوند میخواهد عناد او را بیرون بکشد که شبهه ی او از سر دلسوزی نیست. لذا میگوید ساصلیه سقر....علیها تسعه عشر که حالا همان هایی که در ظاهر متفکرانه شبهه وارد میکردند، این عدد را به تمسخر بگیرند و بگویند دیدید گفتیم سحره و همش رمز و عدده! چرا 19تا؟ چرا 20تا نه؟ چه کسانی مسخره کردند؟ همانهایی که تا امروز با چهره ی عالمانه با قرآن عناد میکردند. و بعد خداوند در آیه ی بعد میگوید و ماجعلنا عدتهم الا فتنه... و ما یعلم جنود ربک الا هو. که این آیه هم با فاصله از آیات قبل و طولانی تر است. پس بهانه در دست مخاطب قرار داد که مخاطب جولانی بدهد و بعد خداوند از همین جولان علیه مخاطب استفاده کند و او را رسوا کند. (مخاطب برای شبهات قبلیش فکر کرده بود اما برای 19 یه دفعه اومد جلو و مسخره کرد. در حالیکه بقیه ادیان هم تایید میکردند)

اگر ضحی آیه است، لیل اذا سجی هم آیه است. تا شب تاریک نشود و در تاریکی خود به اوج نرسد، در روز بعدی، حق از باطل به خوبی مشخص نمیشود. باید مدتی این اتفاق بیفتد. هم برکاتی برای مخاطبان رسول خدا به عنوان جامعه ی شرک دارد و هم برکاتی برای جامعه ی ایمانی.

خدا گاهی برای به فتنه در انداختن کافران، باید قضیه را شب بکند.

اولین چیزی که مخاطب در این فضا به آن نیاز دارد: بر اساس چه تضمینی؟ وقتی خدا وعده میدهد که هرچه میگذرد برای تو بهتر میشود، بر اساس چه تضمینی؟ پس شروع میکند به استشهاد کردن به گذشته ی پیامبر: مگه تا الان اینطور نبوده؟ الم یجدک یتیما فاوی، و وجدک ضالا فهدی، مگر در شبِ یتیمی نبودی و خدا تو را پناه داد. گمراه بودی و هدایتت کرد. ووجدک عائلا فاغنی، و تو را عیالوار دید، پس بی نیازت کرد.

زندگی تو شب و روز داشته، اما جازدن و برگشتن نداشته. کل زندگی تو روی به صعود است و نه افول.

سوال از و وجدک ضالا فهدی: ضال بودن پیامبر به چه معناست؟

* اشاره به زمانی در زندگی پیامبر دارد که ایشان در بیابان گم شده بودند و بعد به کمک خدا پیدا شد و برگشت

اشکال به این نظر:

* + به این، هدایت گفته نمیشود؛ بلکه عرب، دِلالت میگوید. هدایت، مستعمَل در راهنمایی های غیر مادی است. در راهنمایی های معنوی هدایت مطرح است.
	+ تناسبی با بقیه ی آیات سوره پیدا نمی کند. چون این ضال بودن اگر اشاره باشد به گم شدنی در کودکی، یک واقعه است و نه یک سیر. با یتیم بودن و پناه گرفتن، با عائل بودن و بی نیاز شدن، متفاوت است چون یک واقعه است.
	+ خدا، در مقام استشهاد است برای این حرف: و للآخره خیر لک من الاولی. در الم یجدک یتیما فاوی، آینده مشخص است. در آیه و وجدک عائلا فاغنی هم همین طور. اما در ووجدک ضالا فهدی، آینده مشخص نیست
* مراد از ضلالت، ضلالت از طریق حق؛ و هدایت، هدایت به طریق حق است. اصطلاحاتی مانند ضلالت و هدایت، اصطلاحاتی هستند که در آن، اطراف تاثیر گذار است. یعنی دو طرف قضیه ی ضلالت و هدایت تاثیرگذار است. چون ضلالت یک امر مطلق است؛ هم به پایین نقطه اش ضلالت گفته میشود و هم به بالاترین نقطه اش. پس باید نسبت به شخص این ضلالت ترجمه شود. برای شناخت ضلالت رسول، باید هدایت او را بشناسیم و اینکه هدایت او به چه بوده چون این هدایت است که او را از یک ضلالتی خارج کرده است.

گاهی خدا به من میگوید تو را گمراه یافتم، پس هدایتت کردم. میگویم یعنی چه کردی؟ میگوید یعنی مثلا به من طریق ایمان را نشان دادم. تو را با قرآن و مسجد و اهل بیت آشنا کردم. پس گمراهی من در قبل یعنی کسی که با قرآن و مسجد و عترت آشنا نبودم

حالا خدا به رسولش میگه تو را گمراه یافتیم و هدایتت کردیم، بارزترین حالتش نزول قرآن است. پس تو ضال بودی، یعنی مَهدی به هدایت قرآنی نبودی.

مخاطب این جمله مهم است. چون هر مخاطبی، یک هدایت و یک ضلالت مشخص در زندگی دارد. اینجا، خدا با رسولش صحبت میکند یعنی یک مقام برتر. (اگر رسول خدا عصمتی دارد، از هدایت قرآن دارد)

خداوند میخواست حرکت شب و روز برای پیامبر وجود داشته باشد تا به نتیجه ی مطلوب برسد. باید عسر و یسر داشته باشد. و الا میتوانست کاری کند که پیامبر از همان ابتدا یتیم نباشد یا از همان ابتدا بر او قرآن را نازل کند.

أَ لَمْ يجَِدْكَ يَتِيمًا فََاوَى‏(6)

وَ وَجَدَكَ ضَالاًّ فَهَدَى‏(7)

وَ وَجَدَكَ عَائلًا فَأَغْنىَ‏(8)

قرآن، همین سه آیه ی فوق را که استشهاد برای وعده هایی که مطرح کرده بود آورد، مقدمه ای برای سه فرمانِ بعدی قرار میدهد.

بعد از آنتراکت دوم

فاز اول فضا، درش رسول خدا و خدا دیده میشد. رسول خدایی که یه مدت است وحی بر او نازل نشده، و خدایی که بعد از این مدتی که وحی نازل نشده، میخواهد بگوید این قطع وحی نشانه ی قهر خدا نبوده بلکه برای آینده ی بهتر است.

سوی دوم فضا، مرسل الیهم این رسول است در دو بعد: مومنان به رسول و کافران به رسول. برای کافران، نویدی است نسبت به پایان جریان رسالتش، برای مومنان نگرانی است نسبت به امیدهایی که به آن بسته اند. لذا فاز دوم سوره در فضایی مطرح میشود که سائل و یتیم پشت درب خانه ی رسول خداست. و به خاطر همین تناسب با سوره است که نمیشود در معنای ابتدایی یتیم و سائل، منحصر ماند.

پس فضا، فضایی است که انتظارات جامعه ی ایمانی از رسول خدا بالا گرفته است، و از طرفی این اما بنعمه ربک فحدث نشان میدهد که جامعه ای مقتضی شنیدن نعمت خدا بر رسول خداست تا گمان باطلش از بین برود.

معنای نعمه: در کتاب گفته ایم مراد از نعمت، قرآن است.

سوال: آیا باتوجه به نعماتی که در ابتدای سوره مطرح شده، آیا نمیشود همه ی آنها را مصداق نعمت دانست؟

جواب:

1. باید به دنبال یک نعمت شاخص باشیم چون ظاهر این است که فرمود نعمه ربک فحدث و نفرمود نعمات ربک فحدث. پس باید بگردیم دنبال یک نعمت شاخص متناسب
2. در این آیات، یک نحوه ی تقابل داریم:

أَ لَمْ يجَِدْكَ يَتِيمًا فََاوَى‏(6) ----------> فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ(9)

وَ وَجَدَكَ ضَالاًّ فَهَدَى‏(7) ----------> وَ أَمَّا السَّائلَ فَلَا تَنهَْرْ(10)

وَ وَجَدَكَ عَائلًا فَأَغْنىَ‏(8) ----------> وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ(11)

1. قرینه سوم در خود سوره: آنچه در این فضا لازم است رسول خدا بازگو کند چیست؟ اصلا شروع فضا از کجا بود؟ قطع وحی. پس همواره بازگو کن نعمت وحی را.
2. نعمت رب در قرآن، جاهایی که به صورت مفرد و خطاب به رسول مطرح شده، مراد قرآن بوده است. (قرینه ی موید است و نه قطعیه) مثلا در سوره ی قلم
3. فحدث یعنی بازگو کن. آن کدام نعمت پیامبر است که قابلیت و ظرفیت بازگویی دارد؟ قرآن. زیرا همواره نازل میشود و همواره امکان بازگویی برای او پیش می آید. نگفته فاخبِر. گفته بازگو کن و هی بگو و هی جدید کن. جدید کردن متناسب با یک نعمت ثابت نیست بلکه متناسب با یک نعمت متغیر و در حال تجدید است.

این جمع قراین، به ما اجازه ی نفی معانی دیگر را نمیدهد، اما اجازه میدهد که از بین معانی مختلف، این را ترجیح دهیم.

وقتی مراد از نعمت، قرآن باشد، خدا سه کار از پیامبر خواسته: یکی در مورد یتیم، یک سائل، و یکی مطلق

از این سه کار باید فضای سخن را بفهمیم. زمانی سزاست که به پیامبر بگه فاما الیتیم فلاتقهر که زمینه ی قهر با یتیم موجود شده باشد (قهر با یتیم یعنی تا دیروز میتوانستم تو را در بر بگیرم اما حالا دیگر نه). زمانی و اما السائل فلاتنهر بجاست که زمینه ی نهر سائل بوجود آمده باشد (یعنی تا دیروز غذا برای دادن به شما و تغذیه تون داشتم، اما امروز دیگه ندارم) اینجاست که آن معانی از یتیم صرفا در لایه ی اول نیست. صرفا یتیم و سائل مادی مدنظر نیست. کسانی که به پیامبر ایمان آورده اند شده اند عیال او و فرزندان او که با قطع وحی، یتیم میشوند. کسی که منتظر برطرف کردن تشنگی خود با نزول وحی هستند، حالا سائل شده اند. لذاست که آیات قبلی هم در تقابل با این آیات معنا میشود. پس پناه خدا یک پناه دادن صرف نیست. خدا تو را پناه داد، خدا تو را بی نیاز ساخت، خدا تو را هدایت کرد. اینجاست که دیگر عیال پیامبر، معنای دیگری پیدا میکند و منحصر در زن و بچه ی خودش نیست. مومنان به او، عیالش هستند. پس این قطع شدن وحی اگر بخواهد اثری بگذارد، اثر در انفاق مالی پیامبر نمیگذارد. باید متناسب با سوره، الیتیم فلاتقهر و السائل فلاتنهر را دید و آن را متناسب با قطع وحی دانست. قطع وحی روی تغذیه ی مادی سائل و یتیم اثر میگذارد یا معنوی؟ معنوی!

پس فضای حاصل شده در لایه ی بالاتر این است که مومنانی که با امیدی به او ایمان آورده اند و او را واسطه ی فیض خود با عالم بالا می دانسته اند، امروز می بینند که وحی قطع شده است.

(قرآن، ظرفیت توسعه ی معنا دارد؛ مادام که روی حساب باشد و روی جایگاه)

رابطه ی مادی که با قطع وحی به مخاطره نمی افتد! پس رابطه ی معنوی مورد نظر بوده است. باید دنبال یتیم و سائلی بگردیم که با قطع وحی، روزگارش به مخاطره می افتد. این، همانا تغذیه ی روحی و معنوی آنهاست.

سوال: بهم خوردن ترتیب برای چیست؟

جواب: دو صنعت بلاغی داریم برای تاکید و اهمیت و شاخص کردن

* لف و نشر غیر مرتب
* ختم سوره، ختم کلام

در بلاغت، وقتی کلمه ای را در خاتمه قرار میدهند، برای نشان دادن اهمیت آن جمله است. همینطور وقتی ترتیب را بهم میزنند، برای جلب توجه مخاطب است.

سوال: از بین سه فرمان، کدامش در فضای سوره اهمیت و عمومیت بیشتری دارد؟ سومین فرمان: و اما بنعمه ربک فحدث. چون هم ارتباطی با دو فرمان قبلی دارد و هم عمومیت دارد برای اثبات اینکه خداوند با پیامبر قهر نکرده (که موضوع اصلی سوره است)

خدا میخواهد از هر دو صنعت بلاغی برای برجسته کردنش استفاده کند.

لف و نشر غیرمرتب، جایی اثرگذاری بیشتری دارد که اولش داره مرتب پیش میره، اما یهو غیرمرتب میشه و همین باعث جلب نظر مخاطب میشود

أَ لَمْ يجَِدْكَ يَتِيمًا فََاوَى‏(6) فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ(9)

وَ وَجَدَكَ ضَالاًّ فَهَدَى‏(7) وَ أَمَّا السَّائلَ فَلَا تَنهَْرْ(10)

وَ وَجَدَكَ عَائلًا فَأَغْنىَ‏(8) وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ(11)

وجود متصور برای غیرمرتب شدن این لف و نشر چیست؟

أَ لَمْ يجَِدْكَ يَتِيمًا فََاوَى‏(6) فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ(9)

وَ وَجَدَكَ عَائلًا فَأَغْنىَ‏(8) وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ(11)

وَ وَجَدَكَ ضَالاًّ فَهَدَى‏(7) وَ أَمَّا السَّائلَ فَلَا تَنهَْرْ(10)

اما خدا این حالت را انتخاب نکرد تا در کنار لف و نشر غیرمرتب، ختم کلام هم داشته باشد

پس سوره ی ضحی در فضایی که قطع وحی اثراتی گذاشته، آمده تا اثرات نامطلوب را ساماندهی کند و به سوی اثرات مطلوب ساماندهی کند. مخاطب هم شخص رسول است.

تو یتیم بودی، من پناهت دادم. یتیم را قهر مکن

تو نیازمند بودی، من بی نیاز ساختم. بی نیاز را دور مکن

تو گمراه بودی، من هدایتت کردم. پس تو نعمت را بازگو کن

انگار که پیامبر را به عنوان مجرای فیض و مرکز پرگار، به امتش ثابت میکند

درنقطه ی اول برای اطمینان بخشی به پیامبر

در نقطه ی دوم برای اطمینان بخشی به مومنان

در نقطه ی سوم در جواب ایرادات دشمنان

ربط سوره به من: این سوره ثبت یک سند تاریخی است در جریان حرکت رسول خدا و تعیین شدن او به عنوان واسطه ی فیض برای مردم. بخشی از سنت، عمومی است

وحی چیست؟ نوعی ارتباط با خدا در بالاترین حدش.

همه ی انسان ها، در حال برقراری ارتباط با خدا هستند. در حدود مختلفش. هر کسی با یک سطح و اندازه ای

وقتی وحی با آن همه عظمت و بزرگیش بعضا دچار شب میشود، قطعا رابطه های پایین تر از وحی به طریق اولی ممکن است دچار شب شود. این همان است که حضرت امیر ع به ادبار القلوب از آن یاد میکنند.

از ادبار القلوب دو گمان متصوریم:

* خدا که دیگه ما رو رها کرده و کاری به ما نداره
* شب شده تا روز بعدی برسه. آینده برای من بهتره. (راهکارش رو حضرت امیر ع گفته اند: خودت را بر آنچه که داری، ثابت نگه دار. آنچه در روز قبل بدست آورده ای را سفت نگه دار تا روز بعد دچار دوباره کاری نشوی. رمز این ثابت نگه داشتن چیست؟ یادآوری نعمت های خدا در گذشته)